



وصیت نامه میلیونر

در باب هنر کسب موفقیت و خوشبختی



۷
۱۵
۳۷
۴۱
۵۱
۶۱
۷۵
۸۲
۸۷
۱۰۳
۱۰۱
۱۱۵

نوشتۀ مارک فیشر

ترجمۀ شهرزاد همای



شرکت نشر
نقد افکار

فهرست

- فصل ۱: که در آن شانس به مرد جوان لبخند می‌زند..... ۷
- فصل ۲: حرفه‌ات را به دقت انتخاب کن!..... ۱۵
- فصل ۳: بر دیو ترس غلبه کن!..... ۲۷
- فصل ۴: آموزش‌های لازم را کسب کن!..... ۴۱
- فصل ۵: برای خودت اهدافی و ال‌ادر نظر بگیر!..... ۵۱
- فصل ۶: پشتکار داشته باش!..... ۶۱
- فصل ۷: نیک خواهی‌ات را پرورش بده!..... ۷۵
- فصل ۸: نوآوری کن!..... ۸۳
- فصل ۹: منظم و منضبط باش!..... ۸۷
- فصل ۱۰: با خودت آشتی کن!..... ۹۳
- فصل ۱۱: که در آن مرد جوان غافلگیر می‌شود..... ۱۰۱
- یادداشت آخر..... ۱۱۵

که در آن شانس به مرد جوان لبخند می‌زند
پنجاه و نه میلیون دلار

فصل ۱

که در آن شانس به مرد جوان لبخند می‌زند

مرد جوانی آرزوهای بزرگی در سر می‌پروراند.
او فقط یک آرزوی ساده و معمولی داشت که همه جوانان هم سن او دارند؛ اینکه
صیونر شود.

بله، زیاد هم نمی‌خواست. فقط یک میلیون دلار ناچیز.
اولین یک میلیونش را، یک میلیون «خودش» را، دوست داشت این را با صدای
بلند تکرار کند تا همه بشنوند.

"اما فکرش را که بکنیم این کارش خیلی عجیب و غریب بود. چون اگر او این
یک میلیون را با عرق جبین یا فکر بکر و احیاناً نبوغ خودش به دست می‌آورد، مگر
می‌شد که مال کسی غیر از او بشود"

او به خودش می‌گفت: «بعد از آن به دست آوردن میلیون‌های بعدی بازی بچه
گانه‌ای بیش نیست.»

شاید، ولی اول باید همین یک میلیون کذایی را به دست می‌آورد.
باری، اگر آرزوهایش دور و دراز بودند به همان اندازه برای تحقق بخشیدن به